

تعبیر و اصلاح قوانین کم و بیش در همه جای دنیا به چشم می‌خورد. در کشور ما نیز برخی از قوانین حتی چندین بار مورد حکم و اصلاح قرار گرفته‌اند. در چند سال گذشته قوانین مربوط به تشکیلات و سازمان قضایی بیش از سایر قوانین دچار تغییر و اصلاح شده‌اند. حجم گسترده پرونده‌های در انتظار صدور رای دو محاکم و ناتوانی نظام قضایی در پاسخگویی مناسب به آنها را شاید بتوان مهم‌ترین دلیل این تغییرات به شمار آورد. یکی از قوانین مهمی که طی چند سال گذشته نظام قضایی کشور را دگرگون ساخت قانون اصلاح قانون

نقدی بر عملکرد و ماهیت شعب تشخیص دیوان عالی کشور

حجت مبین

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام
mobayen@isu.ac.ir

تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ می‌باشد. اگرچه این قانون به عنوان قانون اجراء نامیده می‌شهرت یافته است ولی علاوه بر اجراء دادرسی با تشکیل دادگاه کیفری استان و شعب تشخیص دیوان عالی کشور، تأثیرات بسیاری بر سازمان قضایی کشور داشته است. دادگاه کیفری استان و دادگاه دیوان عالی ناشناخته‌ای برای نظام قضایی ما نیستند و از حلقه آنها مدت طولانی نمی‌گذرد ولی شعب تشخیص دیوان عالی کشور نه تنها برای نظام قضایی ما شناخته شده نیست بلکه نظیر آن را در قوانین سایر کشورها نیز نمی‌توانیم مشاهده نمائیم. در این مقاله سعی داریم ضمن معرفی این نهاد جدید تأسیس به بیان دو ایراد اساسی وارد بر این نهاد یعنی «رسیدگی ماهیتی در دیوان» و «شبه مرحله‌ای شدن رسیدگی» بپردازیم و آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. در پایان نیز سعی خواهیم داشت با در نظر گرفتن مزایا و معایب این نهاد نتیجه گیری جامعی از بحث ارائه نمائیم.

پیش از این، پس از قطعیت رأی راه شکایت از آن به طرق فوق العاده - فرجام خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض ثالث - محدود می‌گردید که این موارد هم بسیار محدود و دارای ضوابط دقیقی بودند. ولی به موجب ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب «... در مورد آرای قطعی جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر است نمی‌توان رسیدگی مجدد نمود مگر اینکه رأی خلاف بین قانون یا شرع باشد که در آن صورت به درخواست محکوم علیه (چه در امور مدنی و چه در امور کیفری) و یا دادستان مربوط (در امور کیفری) ممکن است مورد تجدید نظر واقع شود». نکته قابل توجه در خصوص این شیوه شکایت از رأی، این است که، از تبصره ۲ این ماده که بیان می‌دارد: «درخواست تجدید نظر نسبت به آرای قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدید نظر خواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی باشد و یا از مراجع تجدید نظر صادر گردیده...» چنین استنباط می‌گردد که کلیه آراء قطعی با هر میزان خواسته در امور مدنی و یا با هر نوع جرم در امور کیفری قابل تجدید نظر خواهی در شعبه تشخیص می‌باشد. می‌توان گفت تنها آرائی قابل تجدید نظر خواهی در شعبه تشخیص نیستند که هنوز قطعی نشده‌اند و گرنه هر رأی به هر صورت که قطعی شده باشد، قابلیت طرح در شعبه تشخیص را دارد. از اینجاست که می‌توان حجم بسیار گسترده پرونده‌هایی که روانه شعب تشخیص می‌شوند را تخمین زد.

هرچند که جهات تجدید نظر به موجب این ماده به «مخالفت بین با قانون یا شرع» محدود شده است، ولی باید اذعان کرد این مسئله نمی‌تواند تأثیر مهمی بر حجم گسترده احکام تجدید نظر خواسته در این شعب داشته باشد، زیرا با شکایت تجدید نظر خواه شعب تشخیص مکلف به رسیدگی و صدور رأی هستند و حتی اگر تجدید نظر خواهی مورد پذیرش قرار نگیرد، این رسیدگی مستلزم صرف وقت

فصل اول: معرفی شعب تشخیص دیوان عالی کشور

می‌توان قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۸۲/۷/۱۸ را آخرین تحولات عمده سازمان قضایی کشور دانست. شعب تشخیص دیوان عالی کشور که با وظایف و تشکیلات امروزی آن در سازمان قضایی ایران و حتی جهان بی‌سابقه است به موجب همین قانون پا به عرصه نظام قضایی ایران نهاد. اگرچه در دوره‌هایی^۱ از تاریخ حقوق ایران، هیئت‌هایی به نام «هیئت تشخیص» در دیوان عالی کشور فعالیت می‌کردند، ولی وظایف آنها منحصر به رد درخواست فرجامی در مواردی بود که با موارد مندرج در قانون مطابقت نداشت و یا اینکه فرجام خواهی در موعد مقرر به عمل نیامده بود. این نهاد تقلیدی از شعبه عرایض^۲ (دادخواست‌ها) در نظام قضایی فرانسه بود که به موجب قانون ۲۳ ژوئیه ۱۹۴۷ منحل گردید.

به موجب تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب شعبه تشخیص از پنج نفر از قضات دیوان عالی کشور به انتخاب رئیس قوه قضائیه تشکیل می‌گردد. بنابراین ترکیب این شعب با ترکیب شعب معمولی دیوان عالی کشور که از یک رئیس و یک مستشار تشکیل می‌گردد متفاوت است. شعبه تشخیص دو وظیفه مهم را مطابق این قانون بر عهده گرفت: نخست رسیدگی به درخواستهای تجدید نظر از آراء قطعی و دیگری پذیرش یا رد درخواست اعاده دادرسی که از دیرباز از وظایف دیوان عالی کشور به شمار می‌رفته است و با تشکیل این شعب، رسیدگی به درخواستهای اعاده دادرسی به جای طرح در شعب دیوان در این شعب مطرح می‌گردد. ولی وظیفه نخست که وظیفه اصلی شعب تشخیص می‌باشد جای بحث و تأمل بسیاری دارد.

چکیده

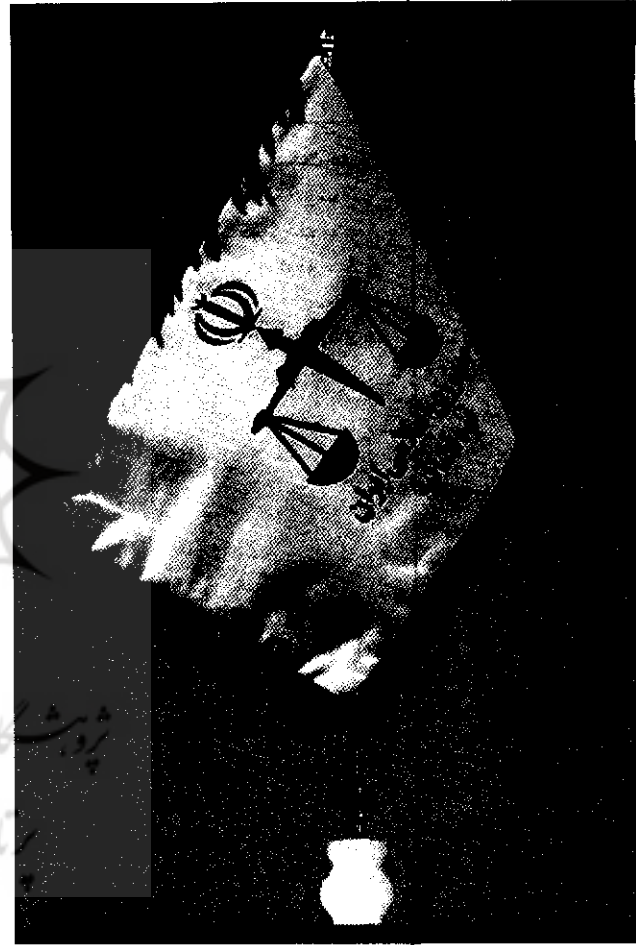
دیوان عالی کشور به عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی در کشور مطابق قانون اساسی وظیفه نظارت بر اجرای صحیح قوانین و ایجاد وحدت رویه قضایی را بر عهده دارد. علاوه بر این دو وظیفه اصلی، وظایف متعدد دیگری بر عهده این مرجع نهاده شده است که برخی با فلسفه وجودی دیوان مغایرت دارد. یکی از این موارد تجدید نظر خواهی از آراء قطعی است. در این مقاله دو ایراد اساسی وارد بر این نهاد را مورد بررسی قرار می‌دهیم. نخست: رسیدگی ماهیتی در دیوان که با فلسفه وجودی و پیشینه تاریخی این نهاد مغایرت دارد؛ دوم، سه مرحله‌ای شدن رسیدگی که موجب تقضی قاعده اعتبار امر قضاوت شده و افزایش اطاله دادرسی می‌گردد.

واژگان کلیدی: شعب تشخیص دیوان عالی کشور، رسیدگی ماهیتی، قاعده اعتبار امر قضاوت شده، اطاله دادرسی.

به خوبی می توان دریافت که رسیدگی ماهوی هیچ گاه در دیوان جایگاهی نداشته است و هرگاه دیوان وارد در مسائل ماهوی شده است با انتقاد شدید حقوقدانان روبه رو گردیده است.

بسیاری است.

باتوجه به جایگاه دیوان عالی کشور و اینکه شعبه تشخیص هم شعبی از دیوان محسوب می شود و هم با عنایت به اینکه صلاحیت شعبه تشخیص تنها احراز مخالفت بین با قانون یا شرع است، چنین به نظر می رسد که شعبه تشخیص در ایفای وظایف خود رسیدگی شکلی می نماید نه رسیدگی ماهوی. البته تا جایی که شعبه تشخیص رأی را بررسی می نماید تا مخالف شرع یا قانون نباشد، کاری شبیه رسیدگی به درخواست فرجامی انجام می دهد، ولی از سوی دیگر قانونگذار این روش



انطباق با وظایف و اختیارات آن باشد، رعایت نماید و باید به همان ترتیب عمل نماید که دادگاه تجدید نظر در رسیدگی و صدور رأی اقدام می نماید. رأی شعبه تشخیص نیز باید پاک نویسی شده به صورت دادنامه در آید، زیرا فصل خصومت به موجب آن به عمل می آید.^۲

فصل دوم: ایرادات قابل طرح در خصوص شعب تشخیص دیوان

در خصوص شعب تشخیص دیوان می توان مزایا و معایب متعددی را شمارش نمود. با توجه به اینکه ایرادات اجرایی نیازمند بحث و توضیح خاصی نیستند، در اینجا قصد داریم دو ایراد را که مبتنی بر اصول و تئوری های حقوقی است مطرح نماییم و به بحث و بررسی پیرامون آنها بپردازیم. چنانکه بیان گردید رسیدگی شعبه تشخیص مستلزم رسیدگی ماهوی است و چنانکه می دانیم دیوان از رسیدگی در امور ماهوی منع شده است و حقوقدانان رسیدگی ماهوی را در شأن قضات دیوان نمی دانند. از سوی دیگر امروزه در بیشتر نظام های حقوقی دو مرحله رسیدگی ماهوی و یک مرحله رسیدگی فرجامی در امور مدنی پذیرفته شده است، در حالیکه با این سیستم یک مرحله به رسیدگی ماهوی اضافه می شود و این امر از موجبات اطلاع دادرسی محسوب می گردد. البته هریک از این ایرادات با پاسخ هایی ممکن است روبه رو شود، لذا مفصلاً در خصوص هریک بحث خواهیم کرد.

گفتار نخست: رسیدگی ماهیتی در دیوان

امروزه تقریباً به عنوان یک اصل پذیرفته شده است که دیوان نباید در رسیدگی های خود به امور ماهوی توجه نمایند. برای دریافتن مبانی این ممنوعیت، بایستی پیشینه تشکیل دیوان، فلسفه وجودی دیوان و نظرات حقوقدانان را بررسی نمود.

الف) پیشینه تاریخی تشکیل دیوان عالی کشور

دیوان عالی کشور نهادهای فرانسوی است که پیشینه تاریخی آن را می توان در قرن هفدهم جستجو کرد. شعبه قضایی شورای شاهی^۱ که اصطلاحاً Conseil des parties نامیده می شد وظیفه احاله برخی پرونده ها، حل اختلاف میان دادگاه ها و نقض آراییی که بر خلاف فرامین و عادات جاریه صادر شده بود، را برعهده داشت. این شعبه را می توان ریشه دیوان کشور در فرانسه دانست.^۲ این نهاد پس از انقلاب کبیر فرانسه بموجب قانون ۲۷ نوامبر ۱۷۹۰ مجدداً شکل گرفت و نام «دادگاه نقض و ابرام»^۳ بر آن نهاده شد. دادگاه نقض و ابرام «کلیه تشریفات که در آنها شکلی از تجاوز وجود داشته باشد و همچنین کلیه آراییی که حاوی تخلف صریح از نص قانونی باشد را ابطال

می نمود».^۴ هدف اصلی این دادگاه حفظ وحدت و ثبات رویه قضایی بود.

از همان آغاز تأسیس این دادگاه تأکید موسسان آن بر این بود که نباید این دادگاه به مرجعی درجه سوم برای تجدید نظر از آراء تبدیل گردد، لذا در ابتدا حتی از اعطای نام دیوان (La Cour) به آن خودداری نمودند ولی در سال ۱۸۰۴ نام آن به دیوان تغییر کرد لیکن تأکید فراوانی گردید که این دیوان تحت هیچ شرایطی حق ورود در ماهیت دعوا را ندارد. امروزه دیوان دیگر ایزاری برای انعکاس عدالت نیست بلکه به یک مرجع قضایی واقعی تبدیل شده است که باید خود را در تضمین اجرای صحیح قوانین محدود نماید بی آنکه در ماهیت امور داخل گردد.^۵

پس از تشکیل دیوان در کشور فرانسه، این نهاد به سرعت در قوانین اساسی کشورهای مختلف اروپایی بروز یافت. نکته قابل توجه اینکه در بیشتر این قوانین بر این نکته تأکید شده بود که دیوان عالی کشور جز در خصوص محاکمه وزراء وارد در ماهیت دعوا نمی شود. در زمان تدوین متمم قانون اساسی مشروطیت نیز به تقلید از ماده ۹۵ قانون اساسی بلژیک^۶ این نهاد وارد سیستم قضایی ما گردید و حتی در آن زمان هم در اصل ۷۵ متمم قانون اساسی مشروطیت مقرر شد «... و این دیوان خانه تمیز در هیچ محاکمه، ابتدا رسیدگی نمی کند مگر در محاکماتی که راجع به وزراء باشد».

اگرچه در اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که به بحث دیوان عالی کشور پرداخته است، صراحتاً دیوان از مداخله در امور ماهوی ممنوع نگردیده است ولی ماده ۲۶۴ قانون آئین دادرسی کیفری تأکید می کند «رسیدگی در دیوان عالی کشور شکلی است...». از آنچه بیان شد به خوبی این نکته استنباط می گردد که اندیشه های نخستینی که دیوان بر مبنای آن شکل گرفت، همواره این نهاد را از مداخله در ماهیت دعوی منع نموده است و در دوره های بعد نیز عموماً این اصل مصون از تعرض باقی مانده است.^۷ می توان گفت دیوان عالی کشور در فرانسه بر مبنای نظرات زیر شکل گرفته است:

- دیوان عالی کشور قضاوت شکلی (قانونی) می کند و نه قضاوت ماهوی.
- دیوان عالی کشور وارد ماهیت پرونده نمی شود بنابراین یک مرجع قضایی درجه سوم نیست.
- دیوان عالی کشور به کنترل صحت آراء قطعی صادره از مراجع قضایی تالی محدود می شود.
- دیوان عالی کشور رأی را مورد قضاوت قرار می دهد و نه پرونده را.^۸
از این رو دیوان را «قضای آراء»^۹ می نامند. از تمام این اندیشه ها و نظرات به خوبی می توان دریافت که رسیدگی ماهوی هیچ گاه در دیوان جایگاهی نداشته است و هرگاه دیوان وارد در مسائل

فلسفه وجودی دیوان و وظیفه اصلی این نهاد را می توان در دو مورد خلاصه کرد. نظارت بر حسن اجرای قوانین و ایجاد وحدت رویه قضایی

شکایت از رأی را «تجدید نظر» نامیده است که بار معنایی خاصی دارد و رسیدگی ماهوی از آن مستفاد می گردد. تبصره ۲ ماده ۱۸ با تصریح به اینکه «... در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می نماید...». هرگونه تردید و ابهامی را در این زمینه از میان بر می دارد و با اطمینان می توان گفت که رسیدگی در شعب تشخیص، رسیدگی ماهوی است. لذا شعبه تشخیص می تواند دستور تشکیل جلسه دادرسی دهد، اصحاب دعوی را دعوت نماید، قرار تحقیق و معاینه محل و... صادر نماید. در چنین مواردی شعبه تشخیص می بایست قواعد مقرر در قانون آئین دادرسی مدنی را در حدی که قابل

ماهوی شده است با انتقاد شدید حقوقدانان رویه رو گردیده است.

ب) فلسفه وجودی دیوان

فلسفه وجودی دیوان و وظیفه اصلی این نهاد را می‌توان در دو مورد خلاصه کرد: نظارت بر حسن اجرای قوانین و ایجاد وحدت رویه قضایی. یک نظام جامع حقوقی علاوه بر اینکه نیازمند مجموعه‌های قوانین منسجم و قدرتمندی است در مرحله اجرا هم نیازمند آن است که این قوانین در سراسر کشور به صورت یکسان اجرا شود. باتوجه به اینکه ممکن است قضات در استنباط از قوانین مختلف دچار اختلاف‌هایی شوند و در موارد مشابه آراء متفاوتی صادر کنند، لازم است، مرجعی پیش بینی شود تا از میان تفاسیر مختلف یک تفسیر را برگزیند و در اعمال قوانین در سراسر کشور وحدت رویه ایجاد کند. این مسئله و همچنین نظارت بر حسن اجرای قوانین فلسفه تأسیس دیوان عالی کشور به شمار می‌رود. نمی‌توان تصور کرد که در یک کشور که نظام قضایی و قوانین واحدی دارد در موارد مشابه آراء متفاوتی صادر گردد. برای عمل به این وظایف دیوان بایستی به امور حکمی بپردازد نه امور ماهوی؛ زیرا پرداختن به مسائل موضوعی و تلاش برای اجرای عدالت اگرچه امری است مطلوب ولی وظیفه دیوان نیست و پرداختن به این امور دیوان را از وظایف اصلی اش باز می‌دارد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل ۱۶۱ به این دو وظیفه مهم به عنوان فلسفه وجودی دیوان توجه داشته است، ولی در برخی قوانین بعدی و وظایفی برعهده دیوان نهاده شده است که اساساً با فلسفه این نهاد مغایرت دارد. مهم ترین این مسائل تجدید نظر خواهی از آراء قطعی است که رسیدگی ماهیتی دیوان را تجویز می‌نماید. باید توجه داشته باشیم که دیوان کشور قاضی برای افراد نیست بلکه پشتیبان قانون است. دیوان نظارت و مراقبت می‌کند که قضات وظیفه خود را در برابر قانون انجام دهند و به همین دلیل دیوان در ردیف دادگاهها قرار ندارد بلکه بر آنها نظارت می‌کند که در حدود اختیارات قانون اساسی انجام وظیفه نمایند.^{۱۳} نتیجه اینکه ورود دیوان عالی کشور در ماهیت دعاوی مخالف با فلسفه وجودی و شأن دیوان محسوب می‌گردد.

ج) نظرات حقوقدانان

همواره حقوقدانان بر این عقیده بوده اند که «یگانه وظیفه دیوان کشور این است که در مسائل حکمی یعنی قانونی^{۱۴} نظر بکند و تدقیق نماید که درباره مسائل موضوعی مورد تشخیص دادگاه تالی قانون درست اعمال شده است... باید متذکر شد انحراف دیوان کشور ولو به نام تضمین عدالت واقعی و حفظ حق جایز نبوده زیرا دیوان کشور

مرحله سوم رسیدگی نیست یعنی دادگاه درجه سوم محسوب نمی‌شود».^{۱۵} حقوقدانان عقیده دارند رسیدگی ماهیتی مخصوص محاکم بدوی و پژوهشی است به نحوی که مهم‌ترین وجه افتراق دیوان کشور با دادگاههای تالی این است که دیوان کشور برخلاف دادگاههای تالی رسیدگی ماهوی نمی‌نماید.^{۱۶} بنابراین می‌توان گفت «دیوان عالی کشور اساساً مرجعی است حکمی»^{۱۷} بنابراین آنچه بیان شد مشخص می‌گردد که وظیفه اصلی دیوان چنین ایجاب می‌کند که دیوان صرفاً به امور حکمی بپردازد و از ورود در ماهیت دعاوی خودداری نماید، در موارد معدودی هم که دیوان کشور رسیدگی ماهوی نموده است، مورد انتقاد شدید حقوقدانان قرار گرفته است.

گفتار دوم: سه مرحله‌ای شدن رسیدگی

تعیین شعب تشخیص دیوان عالی کشور به عنوان مرجع تجدید نظر خواهی از آراء قطعی در حقیقت به معنای اضافه شدن یک مرحله رسیدگی ماهوی به فرآیند دادرسی است. امروزه در بیشتر نظام‌های قضایی دنیا اصل بر دو مرحله رسیدگی ماهوی - نخستین و پژوهشی - و یک مرحله رسیدگی فرجامی (شکلی) است. افزودن یک مرحله رسیدگی ماهوی دیگر به این فرآیند به دلایلی مخالف اصول حقوقی و مورد انتقاد حقوقدانان می‌باشد. نقض قاعده اعتبار امر قضاوت شده و اطاله بیش از حد دادرسی که سازمان قضایی را در نیل به اهدافش ناکام می‌گذارد، از این جمله اند که ذیلاً بررسی می‌گردند.

الف- قاعده اعتبار امر قضاوت شده

برای تأمین درستی رأی، قوانین آیین دادرسی مدنی چاره‌های گوناگون اندیشیده اند و راه‌های مختلفی جهت تجدید رسیدگی و بازرسی اعمال قضات وجود دارد، ولی به هر حال باید روزی فرا رسد که دعوی پایان پذیرد و آخرین رأی اعلام شود و پس از قطعی شدن حکم دیگر دعوی با همان عنوان مطرح نگردد. برای دستیابی به این مطلوب به تصمیم قطعی دادگاه اعتبار ویژه‌ای داده شده است که به موجب آن هیچ مرجعی نمی‌تواند حکم را معلق کند یا با صدور تصمیم مخالف آثار آن را از بین ببرد. این قاعده در حقوق ما «اعتبار قضیه محکوم بها» یا «اعتبار امر قضاوت شده»^{۱۸} نامیده شده است و ترجمه اصطلاح فرانسوی «Autorité de la chose jugée» می‌باشد.

درخصوص مبنای این قاعده نظرات مختلفی ابراز شده است که به بررسی مهم ترین آنها می‌پردازیم: ۱- اماره قانونی: «اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که به حکم قانون و یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می‌شود»^{۱۹} امارات از ادله اثبات دعوی به شمار می‌روند و لذا تا زمانی اعتبار دارند

که دلیل دیگری بر خلاف آنها اقامه نشده باشد. کسانیکه قاعده اعتبار امر قضاوت شده را نوعی اماره قانونی می‌دانند، بر این باورند که رأی دادگاه همیشه بازتاب حقایق خارجی و منطبق با واقع است. مبنای این نظر را باید در حقوق فرانسه و در اندیشه‌های «بوتیه»^{۲۰} حقوقدان فرانسوی جستجو نمود، که البته آن هم در این زمینه از حقوق روم الهام گرفته است.^{۲۱} قانون مدنی فرانسه هم در ماده ۱۳۵۰، این قاعده را به عنوان یک فرض قانونی مطرح نموده است.

۲- قاعده ماهوی: امروزه بیشتر حقوقدانان و حتی حقوقدانان فرانسوی که خود مبدع نظر فوق هستند، مبنای قاعده اعتبار امر قضاوت شده را اماره «مطابقت احکام با واقع» نمی‌دانند.^{۲۲} نظری که امروزه مقبول نظر اکثر حقوقدانان می‌باشد این است که این قاعده را باید یک قاعده ماهوی به شمار آورد. در قواعد ماهوی حکم قانون جنبه اثباتی ندارد و قانونگذار برای هر موضوعی بنابر مصالحی خاص حکمی را انشاء می‌کند، لذا خلاف آن قابل اثبات نمی‌باشد. در قاعده ماهوی عامل ظهور انگیزه صدور حکم است، حال آنکه در اماره قانونی ظهور، علت تامه است. هرچند که مبنای قاعده ماهوی هم فرض مطابقت حکم با واقع است، ولی این فرض چنان در خود حکم غرق شده است که جزئی از آن به شمار می‌رود و نمی‌توان بین آنها رابطه علیت برقرار نمود.

۳- جناب دکتر شمس عقیده دارند، مبنای قاعده اعتبار امر قضاوت شده در حقوق ایران هیچ یک از موارد فوق نیست، بلکه بنابر نظر ایشان با اقامه دعوی، به حکم قانون دعوی به مفهوم حق اقدام اصحاب دعوی زایل می‌گردد، فلذا هیچ دعوی برای دومین بار مسموع نخواهد بود.^{۲۳} مبنای این نظر قاعده اعتبار امر قضاوت شده در حقوق ما جنبه شکلی دارد و یکی از شروط اقامه دعوی است.

البته علاوه بر سه نظر فوق نظرات دیگری هم در خصوص مبنای قاعده اعتبار امر قضاوت شده بیان شده است.^{۲۴} در شرح اسلام اگرچه هدف نهایی از قضاوت برقراری عدالت است، ولی این بدان معنی نیست که این قاعده در فقه مردود دانسته شده است. در فقه امامیه حکم قاضی اگر منطبق با شرع و از سوی قاضی جامع شرایط صادر شده باشد، از اعتباری خاص برخوردار است. اما این اعتبار، خاصیت هر حکمی است و در فقه بختی به عنوان رأی بدوی و قطعی وجود ندارد. به نظر می‌رسد مبنای این قاعده در فقه اماره مطابقت با واقع است و تا زمانی حکم قاضی معتبر است که مخالف بین شرع نباشد، و اگر یقین شود که حکمی خلاف شرع است، در نقض آن اتفاق نظر وجود دارد و اگر یقین شود حکمی مخالف واقع است، اکثریت نظر در نقض آن دارند.^{۲۵} با توجه به اینکه حقوق ما بر مبنای فقه امامیه

به تصمیم قطعی دادگاه اعتبار ویژه‌ای داده شده است که به موجب آن هیچ مرجعی نمی‌تواند حکم را معلق کند یا با صدور تصمیم مخالف آثار آن را از بین ببرد

حقوقدانان عقیده دارند رسیدگی ماهیتی مخصوص محاکم بدوی و پژوهشی است به نحوی که مهم ترین وجه افتراق دیوان کشور دادگاههای تالی این است که دیوان کشور برخلاف دادگاهها تالی رسیدگی ماهوی نمی‌نماید

تدوین یافته است، پذیرش قاعده اعتبار امر قضاوت شده به عنوان یک قاعده ماهوی دشوار می‌نماید و اماره قانونی دانستن آن هم نمی‌تواند نظر مناسبی به شمار آید. شاید مرتبط دانستن این قاعده با قواعد شکلی آیین دادرسی (نظر دکتر شمس) بهترین مبنا برای این قاعده در حقوق ایران باشد.

در مجموع از مطالب یاد شده چنین بر می‌آید که، اگر بنا بر نظر بیشتر حقوقدانان، این قاعده را یک قاعده ماهوی بدانیم، می‌توانیم بگوئیم، تجدید نظر از آراء قطعی «اعتبار امر قضاوت شده» این آراء را مخدوش می‌سازد.^{۲۶} البته اگر مطابق نظر فقها برای این قاعده تنها ارزش یک اماره قانونی قائل باشیم، طبعاً سازوکار پیش بینی شده برای نقض آراء در شعب تشخیص نمی‌تواند امری نامطلوب به نظر آید، ولی با توجه به پذیرش یک نظام قضایی با قواعد خاص آیین دادرسی از یک سو و با عنایت به اینکه در این نظام دعوی صرفاً یک بار و با مقررات خاصی پذیرفته می‌شود، به نظر می‌رسد که پذیرش مجدد دعوی پس از قطعیت، با قواعد شکلی پذیرفته شده در نظام قضایی ما، که یکی از آنان اعتبار امر قضاوت شده است، مغایرت دارد. به این ترتیب با مرتبط دانستن این قاعده با نظم دادرسی، برای این قاعده مبنایی را پذیرفته ایم که می‌تواند استحکام آراء قطعی دادگاهها را به شکل مناسبی حفظ نماید، بی آنکه به حقوق ماهوی افراد صدمه وارد آورد.

ب- اطلاع بیش از حد دادرسی

مهم ترین هدفی که قانونگذار از وضع قواعد آیین دادرسی داشته است در مرحله نخست جلوگیری از ایجاد اختلاف و پس از آن فصل سریع خصومت بوده است.^{۲۷} بی گمان همیشه غایت مطلوب این است که نتیجه دادرسی منطبق بر حقیقت باشد و لازمه منطقی حفظ حق این است که راه تجدید نظر از حکم نادرست همیشه باز باشد و از سوی دیگر عقل سلیم حکم می‌کند برای حفظ نظم اجتماع، بالاخره می‌بایست روزی به هر دعوایی برای همیشه خاتمه داده شود. سازمان دادرسی در جهت دست یابی به این دو هدف باید باتوجه به اوضاع و شرایط خود راه حل میانه‌ای را در پیش گیرد، تا بتواند به بهترین نحو هر دو هدف «تطبيق رأی با حقیقت» و «فصل سریع خصومت» را تأمین نماید.

اگرچه باید ترتیبی پیش بینی شود تا زیان دیده از رأی بتواند به مرجع دیگر یا در شرایطی همان مرجع شکایت نماید ولی این امر نباید به گونه‌ای باشد که فصل خصومت را ناممکن سازد و رأی قاضی را به صورت یک پیش نویس در آورد که همواره از طرق مختلف و متنوع تا روز رستاخیز مورد حک و اصلاح قرار گیرد.^{۲۸} در خصوص ضرورت تجدید نظر خواهی نظرات بسیاری ابراز شده است، برخی معتقدند از آنجا که قاضی نیز مثل هر انسان دیگر مصون از

اشتباه و خطا نیست، لازم است تا تصمیمات قاضی تحت نظارت قاضی دیگری بررسی شود و در صورت اشتباه اصلاح شود. این نظر در جهت تأمین هدف «دستیابی به حقیقت»، پی ریزی شده است. اما از سوی دیگر برخی معتقدند تجدید نظر خواهی باعث طولانی شدن دادرسی می‌گردد. قاضی باید کوشش نماید که اشتباه نکند و اگر انتخاب قضات با معیارهای دقیق انجام گیرد و قضاتی بر مسند قضاوت بنشینند که از علم و تقوای کافی برخوردار باشند در عمده موارد رأی صادره منطبق با حقیقت خواهد بود، همچنین از کجا معلوم که رأی دادگاه تجدید نظر مصون از اشتباه باشد. پس شایسته تر آن است که به جای تجدید نظر به فکر تقویت آراء دادگاههای نخستین باشیم.^{۲۹}

با تحلیل دو عقیده فوق به این نتیجه می‌رسیم که بهترین راه جمع این دو نظر است. آنچه امروز به عنوان رویه معمول نظام‌های قضایی پذیرفته شده است دو مرحله رسیدگی ماهیتی (نخستین و پژوهشی) و یک مرحله رسیدگی شکلی (فرجام خواهی) در امور مدنی است. پس از گذشتن مهلت تجدید نظر خواهی یا پس از رسیدگی در این مرحله رأی قطعی می‌شود، در موارد معینی هم رأی دادگاه نخستین به دلیل اندک بودن بهای خواسته قطعی است. آنچه در اینجا پیش بینی شده است تلاش برای جمع دو هدف مزبور است، یعنی از یک سو امکان اصلاح اشتباهات دادگاههای نخستین فراهم است و از سوی دیگر فرآیند دادرسی به دو مرحله محدود و از اطلاع بی مورد دادرسی جلوگیری شده است.

در اینجا این سوال مطرح می‌گردد که تعداد مراحل رسیدگی بر چه مبنایی باید تعیین شود. نخست باید توجه داشت همیشه که مطلوب در یک نظام دادرسی، قلت مراحل رسیدگی است و محدود بودن مراحل رسیدگی در کنار صدور آراء مستحکم، موجب کاهش اطلاع دادرسی است و نشان از توانمندی نظام قضایی دارد. دوم اینکه تعداد مراحل رسیدگی ماهوی تا حد زیادی بستگی به روحیه مردم جامعه، وضع قضات و کارآمدی نظام قضایی حاکم دارد. اگر در مرحله نخستین، قضات دادگاهها چنان کارآزموده و ماهر باشند که اکثریت قریب به اتفاق آراء صحیح صادر شود، حتی مرحله تجدید نظر خواهی هم زائد خواهد بود، ولی اگر این آراء حاوی اشتباهات متعدد باشد، وجود مرحله تجدید نظر ضروری به نظر می‌رسد. ولی اگر آراء دادگاههای تجدید نظر هم حاوی ایراداتی بود، آیا تجویز سومین مرحله رسیدگی توجیه منطقی پیدا می‌کند؟ شاید در نگاه اول چنین به نظر آید که اگر آراء تجدید نظر هم با اشکالات عدیده رو به رو بود، بهتر است برای اصلاح این آراء، مرحله دیگری پیش بینی شود، ولی باتوجه به اینکه افزایش مراحل دادرسی ذاتاً امری نامطلوب است، با تردید

جدی رو به رو می‌شویم. اینجاست که دو هدف سازمان دادرسی به تعارض با هم بر می‌خیزند. و سوال اینجاست که کدام را باید مقدم دانست؟ آیا بایستی با مقدم شمردن هدف «صدور آراء بر مبنای حقیقت» رسیدگی مرحله سوم را تجویز نمائید، یا «حل و فصل سریع خصومت» را مقدم شمرد، به رسیدگی مرحله سوم به دیده تردید بنگریم؟

اگرچه پاسخ به این سوال دشوار می‌نماید لیکن به نظر می‌رسد از آنجا که بهترین شیوه، جمع بین این دو هدف است، بهتر آن است که برای تأمین هر دو هدف مزبور، رسیدگی پژوهشی را فقط برای یک بار بپذیریم. امری که در بیشتر نظام‌های حقوقی مورد پذیرش قرار گرفته است. درخصوص وضع فعلی نظام قضایی کشور و علت تشکیل شعب تشخیص در بخش نتیجه گیری سخن خواهیم گفت.

تحلیل و نتیجه گیری

تشکیل شعب تشخیص و پیش بینی فرآیند رسیدگی خاص در آن دارای مزایا و معایبی است. از مزایای این شعب می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱- اصلاح آراء صادره از دادگاهها که برخلاف شرع و یا قانون باشند. این امر موجب می‌شود سازمان قضایی کشور بتواند به شکل مطلوب تری یکی از اهداف خود یعنی قضاوت بر مبنای حقیقت را تأمین نماید.

۲- به قضاوت گزاردن پرونده نزد پنج تن از قضات با تجربه و عالم دستگاه قضایی. از آنجا که قضات شعب تشخیص از بهترین قضات کشور انتخاب می‌شوند، این امکان برای اصحاب دعوی فراهم می‌شود که دعوای خود را نزد چنین قضات با تجربه‌ای مطرح نمایند. امکانی که مسلماً در برقراری عدالت نقش مهم و بسزایی خواهد داشت. استدلالات مستحکم و باصلابتی که در عمده آراء دیوان عالی کشور به چشم می‌خورد بیانگر همین مسئله است.

۳- پیش بینی امکان رسیدگی ماهوی برای دیوان و ملزم نمودن این نهاد به ارجاع پرونده به دادگاههای تالی جهت صدور رأی در کاهش اطلاع دادرسی موثر است. اگر شعب تشخیص هم می‌خواستند در صورت نقض، پرونده را به دادگاههای تالی ارجاع نمایند، ممکن بود مدت زمان لازم برای صدور رأی نهایی از این هم که هست طولانی تر شود.

علیرغم وجود مزایای مزبور - و شاید حتی مزایای دیگر - تشکیل شعب تشخیص به عقیده عمده حقوقدانان با ایرادات جدی رو به روست که مفضلاً به توضیح آنها پرداختیم. این ایرادات عبارتند از: مخالفت با اصول حقوقی از جمله قاعده «اعتبار امر قضاوت شده» و «ممنوعیت دیوان در ورود به ماهیت دعوی» و همچنین اطلاع بیش از

بهتر آن است که برای تأمین هر دو هدف مزبور، رسیدگی پژوهشی را فقط برای یک بار بپذیریم.

سازمان دادرسی در جهت دست یابی به این دو هدف باید باتوجه به اوضاع و شرایط خود راه حل میانه‌ای را در پیش گیرد، تا بتواند به بهترین نحو هر دو هدف «تطبيق رأی با حقیقت»؛ «فصل سریع خصومت»؛ تأمین نماید.

حد دادرسی به دلیل سه مرحله‌ای شدن رسیدگی ماهوی.

علاوه بر این ایرادات که از جهت نظری بر شعب تشخیص وارد است، در مقام عمل نیز این نهاد با مشکلاتی رو به رو می‌شود. با توجه به اینکه امکان تجدید نظر خواهی از هر نوع رأی قطعی در شعب تشخیص وجود دارد، می‌توان حجم گسترده پرونده‌های قابل تجدید نظر در این شعب را تصور نمود. در حالیکه پژوهش خواهی از کلیه آراء محاکم ممکن نیست و برخی آراء در مرحله نخستین قطعی هستند، تجدید نظر خواهی از کلیه آراء قطعی در شعب تشخیص امکان پذیر است. (تبصره ۲ ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱) به آسانی می‌توان دریافت که حجم پرونده‌های سرازیر شده به شعب تشخیص حتی از پرونده‌های مطروحه در دادگاههای تجدید نظر استان هم بیشتر خواهد بود. علاوه بر این حدود پنج هزار پرونده از ماده ۳۲۶ ق. آ. د. م و ۲۲۵ ق. آ. د. ک در آغاز تشکیل شعب تشخیص به این شعب راه یافتند. یعنی شعب تشخیص در ابتدای کار خود با پنج هزار پرونده رو به رو بود. واضح است که اگر شعب تشخیص بخواهد در مدت زمان قابل قبولی و با دقت لازم به پرونده‌های مطروحه رسیدگی نماید، ضرورت دارد تعداد شعب تشخیص نه فقط از شعب دیوان بلکه حتی از مجموع شعب دادگاههای تجدید نظر استان هم بیشتر شود.

به جر تراکم و انباشت حجم وسیع پرونده‌ها مشکل دیگری که در مقام اجراء دست به گریبان این شعب خواهد بود، مسئله رسیدگی ماهوی است. پس از نقض آراء مطابق قانون، شبهه تشخیص باید ماهیتاً به پرونده رسیدگی نموده اقدام به صدور رأی نماید و مسلماً در موارد متعدد ضروری است جلسات دادرسی تشکیل شود، از اصحاب دعوی، شهود و . . . جهت حضور در جلسات دعوت شود و . . . حضور این افراد از اقسی نقاط کشور در شعب تشخیص خود مستلزم تحمل هزینه‌های بسیار و دشواری‌های خاص خود خواهد بود.

در اینجا مطمئناً این سوال مطرح می‌گردد که علیرغم وجود این مشکلات و ایرادات چرا مسئولین قضایی کشور چنین طریق غیر معمولی را برای شکایت از آراء پیش بینی نمودند؟

کمبود قضاوت فاضل و شایسته در نظام قضایی کشور، تراکم بیش از حد پرونده‌ها در شعب که قضات را از دقت و تأمل کافی در پرونده‌ها باز می‌دارد و برخی عوامل دیگری سبب می‌شود، آراء قطعی متعددی حتی از دادگاههای تجدید نظر صادر گردند که در خور نقض باشند، از این رو قانونگذار ما سعی داشته است همواره راه تجدید نظر از آراء را تا آنجا که ممکن است باز گذارد. جهات نقض پیش بینی شده در مواد ۲۳۵ ق. آ. د. ک و ۳۲۶ ق. آ. د. م - که با ایجاد شعب تشخیص صراحتاً نسخ

گردیدند- بیانگر این مدعاست.

جالب است به این نکته توجه نماییم که بنا بر آمارهای غیررسمی در یکسال آغازین کار شعب تشخیص حدود بیست درصد آراء قطعی مورد تجدید نظر قرار گرفته در این شعب نقض گردیده است. آزاری که بسیار تأمل برانگیز است و به هیچ وجه برآزنده یک نظام قضایی مقتدر نیست. به نظر می‌رسد قانونگذار با علم به چنین آمارهایی مرجعی غیر معمول برای شکایت از آراء قطعی محاکم پیش بینی نموده است. اگرچه این روش می‌تواند در مواردی با اصلاح آراء اشتباه، نظام قضایی را در برقرار ساختن عدالت یاری نماید ولی در تمام موارد فصل خصومت، دیگر هدف اساسی سازمان قضایی را به تأخیر می‌اندازد.

باید پذیرفت که قانونگذار به جای «حل مشکل» از طریق «خلق» مشکلی دیگر، بایستی به فکر تقویت قضاوت و نظارت بر کار آنان باشد و به جای تلاش در زیر سوال بردن اعتبار آراء محاکم به فکر چاره‌ای باشد که صدور آراء اشتباه به حداقل برسد.

پی نوشت‌ها

۱- این نهاد در سالهای ۱۳۳۷-۱۳۳۹ و ۱۳۵۶-۱۳۵۲ مطابق مواد ۴۴۳-۴۴۱ قانون آئین دادرسی کیفری سابق فعالیت می‌کرد.

۲- Chambre de requetes

۳- دکتر شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، صص ۳۱۷-۳۱۸

۴- Conseil de Roi

۵- دکتر منین دفتری، احمد، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۱، ش ۳۳، ص ۶۷

۶- Le tribunal de cassation

۷- Terré François, Introduction générale au droit, n ۱۰۶, p ۱۰۱

۸- Picca George, Cobert Liane, La cour de cassation, P, ۱۵

۹- در ماده ۹۵ قانون اساسی بلژیک هم بر ممنوعیت ورود دیوان در ماهیت دعوا تأکید شده است: «برای تمام کشور بلژیک یک دیوان نقض وجود دارد که جز در مورد محاکمه وزیران وارد ماهیت دعوی نمی‌شود».

۱۰- البته رسیدگی به تخلفات وزراء یا رئیس جمهور از وظایف قانونی، استثنایی بر این اصل تلقی می‌شود.

۱۱- Taisne Jean-Jacques, Institutions Judiciaires, P ۴۱

۱۲- Juge des Juhemments, Picca George, Cobert Liane, op. cit, p ۶

۱۳- دکتر نادر مردانی، محمد جو: بهشتی، آئین دادرسی مدنی، ج ۱، صص ۱۴۶-۱۴۵

۱۴- question de droit

۱۵- دکتر متین دفتری، احمد، منبع پیشین، ش ۲۴، صص ۷۱-۷۲

۱۶- دکتر واحدی، قدرت الله، آئین دادرسی مدنی، کتاب اول، ص ۸۲

۱۷- دکتر مدنی، سید جلال الدین، آیین دادرسی مدنی، ص ۲۳۵

۱۸- دکتر کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در

دعوی مدنی، ص ۳

۱۹- ماده ۱۳۲۱ قانون مدنی.

Pothier - ۲۰

۲۱- یک قاعده رومی وجود دارد که Res Judicata Pro Veritat habetur یعنی: «امر قضاوت شده حقیق فرض می‌شود».

۲۲- دکتر کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ص ۱۴

۲۳- دکتر شمس، عبدالله، منبع پیشین، ج ۱، صص ۴۶۱-۴۶۰

۲۴- از جمله حقوق مصر این قاعده را یک اماره قانونی می‌داند، که خلاف آن قابل اثبات نیست، دکتر احمد عبدالرزاق السنهوری، الوسیط فی شرح القانون المدنی

التجدید، ج ۲، ص ۶۳۸

۲۵- دکتر کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ص ۳۴۸

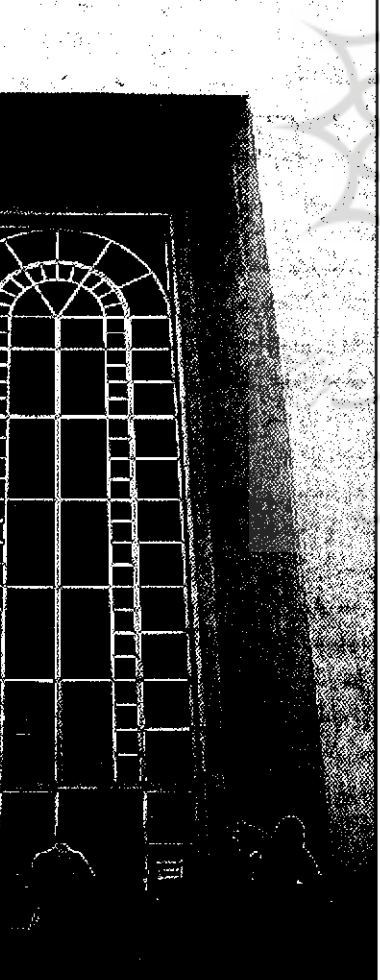
۲۶- نتیجه منفی قاعده اعتبار امر قضاوت شده، عدم استماع دعوی پس از قطعیت از رأی است.

۲۷- دکتر کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ص ۱

۲۸- دکتر شمس، عبدالله، منبع پیشین، ج ۲، ص ۲۹۳

۲۹- دکتر مدنی، سید جلال الدین، منبع پیشین، ص ۱۳۱

دادگستری کل استان تهران



کتابخانه